



۱۰ سال امشب بود



مهدی ابراهیمی روزنامه‌نگار

تایبستان سال ۶۷ بود که زن جوانی در تماس با پلیس شهری، ادعا کرد شوهرش در غیاب او به قتل رسیده است. با این گزارش، تیمی از اداره قتل آگاهی شهری به محل جنایت در حوالی میدان اصلی شهر اعزام شدند. جمعیت زیادی جلوی در خانه قربانی جنایت مرموز جمع شده بودند، مأموران پس از عبور توانستند وارد حیاط خانه شوند که مشاهده کردند دو زن جوان در گوشه‌ای از حوض نشسته و با به سر و صورت خود کوبیدن گریه می‌کردند. در این میان مردی نیزآشفته‌حال در چند قدمی دوزن ایستاده بود و به آنها دلداری می‌داد. وقتی مأموران وارد قتلگاه مرد جوانی به نام علی شدند در گوشه‌ای از اتاق پذیرایی جسد او را دیدند که طاقباز افتاده بود، نامرتبی لباس‌هایش نشان می‌داد با عاملان قتل درگیر شده است و سعی داشته زنده بماند. بخشی از روفرشی‌ای که جمع شده بود جای پنجه‌های علی روی آن قرار داشت که مشخص می‌کرد قربانی وقتی در حال خفه شدن بوده تقلا برای نجات می‌کرده و در دفاع از خود نتوانسته بوده از دستانش استفاده کند. با دستور قاضی جنایی مأموران تشخیص هویت اقدام به انگشت‌نگاری در محل وقوع قتل و روی جسد کردند تا ردیابی از قاتلان به دست آورند.

زده بودند. در یک برکه نیز آمده بود که اسدالله چندی پیش و بعد از جنایت به خاطر قاچاق و توزیع مواد مخدر دستگیر و در زندان به سر می‌برد و ثریا و سمیه با دارایی‌های قربانی زندگی راحتی برای خود تهیه دیده‌اند. ستوان. م در اولین اقدام ثریا را به آگاهی تهران احضار کرد تا بتواند وی را تحت بازجویی قرار دهد، روزی که قرار بود این زن در اداره آگاهی حضور یابد، به جای وی سمیه خود را به افسر پرونده معرفی کرد و با بهانه آوردن اینکه خواهرش در سفر است خود را آماده پاسخگویی به پرسش‌های پلیس دانست. ستوان. م با وجود اینکه بازجویی از ثریا را مهم می‌دانست اما سمیه نیز بایستی بازجویی می‌شد، به خاطر همین از فرصت استفاده کرد و سمیه را پشت میز بازجویی نشاند: **از روز جنایت بگو؟** طبق برنامه قبلی قرار بود علی و ثریا شب را به خانه ما بیایند و شام دور هم باشیم، عصر بود که خواهرم به تنهایی آمد و گفت که شوهرش چون منتظر میمانی بوده است، مقداری دیرتر می‌آید. تأخیر علی زیاد شد به خاطر همین من، اسدالله و خواهرم به خانه‌شان رفتیم و بی‌به وقوع قتل بردیم. **چرا از تلفن استفاده نکردید؟** استفاده کردیم اما کسی جواب نداد، تصورمان این بود که علی با دوستش پای بساط تریاک‌کشی نشسته است و برای رفع مزاحمت، تلفن را از پرز خارج کرده‌اند. **میهمان مقتول چه کسی بود؟**

پس از ۱۰ سال امشب راحت می‌شویم، علی مرد خوبی نبود اما در هر قتل‌ی عذاب وجدان وجود دارد.



۱۰ سال است که نه تنها ما بلکه پلیس هم نتوانسته است آن را بشناسد و حالا شما از من می‌پرسید چه کسی است؟! **یعنی هیچ شناختی نسبت به وی نداشتید؟** شوهر خواهرم به خاطر خلاق‌کاری‌هایش دوستان همطراز زیادی داشت به خاطر همین تاکنون قاتلش شناسایی نشده است. **ثریا هم نمی‌شناخت؟** او آنقدر از شوهرش می‌ترسید که جرأت نداشت اسم میهمان علی را بداند یا بپرسد. **پس دل خوشی از مقتول نداشتید؟** با ما کاری نداشت اما مقداری گوشت تلخ بود. **اختلاف بین علی و همسر تو بر سر چه بود؟** اینها همه‌اش شایعه است، باور نکنید اسدالله و علی نه تنها هیچ مشکلی نداشتند بلکه خیلی هم با یکدیگر خوش بودند. وقتی ستوان. م تصور کرد باز هم رویه سابق و تکراری در بازجویی را پیش می‌برد و هیچ سرزخی به دست نمی‌آورد از سمیه خواست با پیدا کردن ثریا هر چه زودتر او را برای تکمیل پرونده به اداره آگاهی ببرد. هنوز ۴۸ ساعت از ماجرای این بازجویی گذشته بود که ثریا در حالی که آدماسی به دهان داشت و می‌خندید وارد شعب ویژه قتل شد و وقتی سمیه با اشاره ستوان. م را نشان وی داد با تمسخر گفت: این پسرچه با هیکل کوچولویی منی می‌خواهد پرونده قتل شوهر من را پیگیری کند، بعید می‌دانم ... ستوان. م با وجود شنیدن این حرف‌های تمسخرآمیز چیزی به روی خود نیآورد و از ثریا خواست پشت میز بازجویی بنشیند. **با شوهرات اختلاف داشتی؟** باز هم سؤال‌های تکراری، خیر بابا من هیچ مشکلی با علی نداشتم. **چه کسی با شوهرت اختلاف داشت؟** با همه دوست و آشنا بود الا من، او به خاطر بدرفتاری‌هایش همیشه با این و آن درگیر بود اما نه به اون اندازه که تصور کنیم شوهرم را بکشد. **روز قتل چه شد؟** من ظهرها از علی خداحافظی کردم و رفتم خانه خواهرم، تا شب آنجا بودم وقتی خبری از شوهرم نشد و تلفن‌های ما را بی‌جواب گذاشت از شوهر خواهرم خواستم ما را به خانه ببرد که وقتی وارد اتاق پذیرایی شدم، جسد را دیدم. **پس چیزی در رابطه با قتل نمی‌دانی؟** بله، شما پلیس هستید باید بدانید، ۱۰ سال است که هر وقت بلتان خواسته‌ما را به اداره پلیس کشانده و سؤالات

تکراری کرده‌اید. **اظهارات خود را چگونه گواه می‌کنی؟** امضا می‌زنم، البته اگر بخواهی انگشت هم می‌زنم. ستوان وقتی لحن تمسخرآمیز ثریا را شنید، خنده‌ای کرد: بله، انگشت هم بزن، اصلاً از همه انگشتانت باید



انگشت‌نگاری به عمل آید. بعد در میان حیرت ثریا، برکه سفیدی جلوی روی او گذاشت و از این زن خواست با فشار یک به یک انگشتانش داخل جوهر روی برکه سفید انگشت بزند. وقتی این کار صورت گرفت، ستوان. م یک برکه سفید در حالی که ثریا و سمیه نمی‌توانستند سمت دیگر آن را ببینند به دست گرفت و بررکه انگشت‌نگاری از ثریا را در کنار آن گذاشت. بعد از لحظاتی دقت کردن روی این دو برکه با خنده‌ای رو به ثریا کرد و گفت: «آثار انگشتان شما عین آثار انگشتانی است که در محل جنایت و روی جسد به دست آمده است...» ثریا با دستپاچی پرسید: آثار انگشتان من امکان ندارد، کجای جسد بود؟! روی گلوئی شوهرت که نشان می‌دهد تو قاتل هستی؟ امکان ندارد، من فقط پاهایش را گرفته بودم. **پس تو در قتل شرکت داشتی؟** بله، اما من گلوئی شوهرم را فشار ندادم بلکه اسدالله بود که این کار را کرد، من پاها و سمیه دستان علی را گرفته بودیم. ادعاهای ثریا با صحنه قتل مطابقت داشت، سمیه با شنیدن اعترافات خواهرش سر به زیر انداخت و آرام گریه کرد. **چرا و چگونه علی را کشتید؟** او بدجوری ما را اذیت می‌کرد، دیگر عاصی شده بودیم چندین بار از بول‌های شوهر خواهرم سرقت کرد، چندباری تریاک‌هایش را بالا کشید، با سمیه رفتارهای زشتی داشت به خاطر همین نقشه قتل او را کشیدیم. روز جنایت وقتی همسرم طبق معمول شروع به فحاشی به من و خواهرم و اسدالله کرد دیگر دوام نیاوردیم و به وی حمله بردیم که من پاهایش را گرفته، سمیه دستانش را چسبید و شوهر خواهرم روی سینه‌اش نشست و با دستانش گلوئی او را فشرد. **می‌دانستی هیچ اثر انگشتی روی جسد به دست نیامده بود؟** پس چرا گفتید اثر انگشتان من روی گلوئی علی بود! **خودت این سرخ را با تمسخرهایت دادی، در واقع یک‌دستی خوردی؟** تصور نمی‌کردم رو دست بخورم، اما خوب شد پس از ۱۰ سال امشب راحت می‌شویم، علی مرد خوبی نبود اما در هر قتل‌ی عذاب وجدان وجود دارد. با فاش شدن این قتل، اسدالله و ثریا و سمیه که ۱۰ سال نتوانسته بودند مسیر تحقیقات پلیسی را گمراه کنند، به مجازات سنگینی محکوم شدند.

خاطره

گریه‌های عروسک چشم آبی

دیدار زنی که قاتل شوهرش بود با کودک خردسالش، یکی از خاطرات تلخ محمد وهابی بازپرس جنایی است. دکتر محمد وهابی، بازپرس شعبه دوم دادسرای جنایی تهران است که در طول سال‌های کار خود پرونده‌های مهمی را رازگشایی کرده است. از جمله پرونده‌هایی که این بازپرس جنایی در دستور کار خود داشته، می‌توان به پرونده قتل دخترک ۶ ساله‌ای به نام بهار به دست مرد مورد علاقه مادرش اشاره کرد. همچنین پرونده جنجالی دیگری که در دستور کار این بازپرس جنایی بوده است، پرونده قتل دختر فراری در دخمه شیطان بود که جسد دختر جوان چند ماه در خانه مرد جوان مخفی مانده بود. در گفت‌وگو با این بازپرس جنایی، دقایقی پای خاطراتش می‌نشینیم و او در عنوان تلخ‌ترین خاطره خود به هیچ یک از جنایت‌های هولناکی که رسیدگی کرده است؛ اشاره نمی‌کند. خاطره تلخ او مربوط می‌شود به صحنه تلخ دیدار یک مادر متهم به قتل با کودک خردسالش.

بازپرس وهابی در شرح این خاطره به خرنگار ما گفت: «حدود دو سال قبل بود که رسیدگی به پرونده قتل مرد جوانی در یکی از محله‌های تهران در جریان کارم قرار گرفت. مرد جوان در خانه‌اش با اصابت یک ضربه چاقو به قتل رسیده بود و همسرش که در لحظه جنایت در محل حضور داشت، در همان بررسی‌های ابتدایی می‌گفت که با شوهرش دعوا کرده و در جریان درگیری همسرش اقدام به خودزنی کرده است. اما ضربه وارد شده به قفسه سینه به نحوی بود که بعید به نظر می‌رسید، خودزنی باشد. برای همین زن جوان را تحت تحقیقات بیشتر قرار دادیم و ضد و نقیض گویی‌های او سبب شد که به او مظنون شده و بازداشتش کردم. مثل همه پرونده‌های جنایی مدتی تحقیق و تمرکز روی این پرونده داشتیم و همه ابعاد زندگی این زن و شوهر را بررسی کردم. همه چیز حکایت از اختلافات عمیق بین آنها داشت و روزهای اول بعد از بازداشت زن جوان، بارها او و خانواده‌اش اصرار می‌کردند که بی‌گناه بودنش را باور کنم و هر بار می‌گفتند که این زن مادر یک طفل شیرخوار است. اما من در جایگاه یک بازپرس نمی‌توانستم تصمیم‌گیری احساسی داشته باشم و هر قدر بیشتر تحقیق می‌کردم، بیشتر به این نتیجه می‌رسیدم که زن جوان مظنون اصلی پرونده است. هر بار که او را تحت بازجویی قرار می‌دادم، انکار می‌کرد و در مورد روز حادثه می‌گفت که آن روز بر سر مسائل پیش پا افتاده با شوهرش بحث کرده بود. می‌گفت شوهرم به من گفت چراغ را خاموش کن، همان موقع فرزندم گریه می‌کرد و من اول او را بغل کردم. همین بهانه‌ای شد برای اعتراض شوهرم و می‌گفت چرا به حرفم بی‌اعتنایی می‌کنی. وقتی دعوا بین ما بالا گرفت، او با چاقو ضربه‌ای به وسط سینه خودش زد که باعث مرگش شد. اما حرف‌هایش باورپذیر نبود و هر قدر دلایل و قرائن به پرونده اضافه می‌شد، گناهکار بودن زن جوان بیشتر برای من مشخص می‌شد. چند ماهی که گذشت، نتیجه معاینه جسد هم از سوی پزشکی قانونی اعلام شد که دلایل خودزنی را منتفی اعلام کردند. حالا دیگر برای من هم مشخص شده بود که زن جوان بی‌گناه نیست و برخلاف انکارش در همه روند رسیدگی، بعد از اخذ آخرین دفاع پرونده، او را با موضوع اتهام قتل عمد شوهرش برای رسیدگی به دادگاه فرستادیم و آن زن هنوز در زندان منتظر رسیدگی پرونده در دادگاه است. اما روزی که آخرین دفاع او را گرفتیم، با صحنه تکان دهنده‌ای مواجه شدم که من را خیلی متقلب کرد. آن روز متهم به خانواده‌اش گفته بود که قرار است به دادسرا بیاید و خانواده‌اش دختر او را به شعبه آورده بودند تا با مادرش دیدار کند. دخترک که وارد شعبه شد، به چشم شبیه یک عروسک آمد. چشم‌های آبی و درشت مثل نیله بود و موهای بوری داشت. خانواده متهم قبل از آن به من گفته بودند که این دختر بچه فقط مادرش را دارد! آن روز حدود یک سالی از بازداشت مادر می‌گذشت و دختر بچه شیرخوار حالا یک طفل نوبیا بود و راه می‌رفت. وقتی مادرش از در شعبه وارد شد، آغوشش را باز کرد که دخترک به سمتش برود. دختر بچه چند ثانیه‌ای ایستاد و مادرش را نشناخت. عقب عقب سمت خانواده مادرش رفت و از مادرش غریبی کرد و سمت او نمی‌رفت. مادرش گریه می‌کرد و دلش می‌خواست بچه را در آغوش بکشد. چند دقیقه‌ای طول کشید تا آن دختر بچه به مادرش نزدیک شد اما معلوم بود که با مادرش حس آشنایی و نزدیکی ندارد. آن روز با همه وجود برای آن دخترک زنیبا، تمکین نبودم. فکر می‌کردم کاش کار زندگی‌شان به اینجا نمی‌کشید که پدر از آغوش مادر و پدر زندگی کند. تصویر لظه‌ای که آن دختر کوچولو از متهم پرونده من که مادرش بود غریبی کرد و از او دور شد؛ یکی از تلخ‌ترین خاطرات دوران کاری من باقی خواهد ماند.»

مشت‌مرگبار

راز گم شدن مرد جوان در اعتراف همپاتوقی‌اش به جنایت فاش شد. به گزارش «ایران»، چند هفته قبل زن جوانی با مراجعه به پلیس کم شدن ناگهانی برادر ۳۰ ساله خود به نام رامین را اطلاع داد. این زن به مأموران گفت: «برادرم اعتیاد داشته و دچار نوعی اختلال روحی است. اما آزار او به کسی نمی‌رسد و همیشه سرش در لاک خودش است. اهل شرارت نیست و زیاد با دوستانش معاشرت ندارد. امکان ندارد یک شب به خانه نیاید. برای همین ما خیلی نگران او هستیم و احتمال می‌دهیم بلایی سر او آمده باشد که از خانه بیرون رفته و دیگر بازنگشته است.» با این ادعاها رسیدگی به موضوع کم شدن رامین در دستور کار مأموران اداره چهارم پلیس آگاهی تهران قرار گرفت. بررسی آخرین تماس‌های رامین حکایت از این داشت که مرد جوان با یکی از دوستانش قرار ملاقات داشته و احتمال می‌رفت که به خانه او باشد. مأموران دوست رامین به نام حمید را ردیابی کردند و او را تحت تحقیقات قرار دادند. بررسی‌ها نشان داد که رامین بعد از خارج شدن از خانه‌شان نزد حمید واقع در خیابان سلسبیل رفته بود. همچنین ضد و نقیض گویی حمید ظن مأموران را به او بیشتر کرد و سرانجام حمید در جریان بازجویی‌ها به قتل رامین اعتراف کرد. منتهم گفت: «محب حادثه رامین میهمان من بود. می‌خواستیم با هم مواد مخدر مصرف کنیم اما به خاطر هزینه مواد بچتمان شد. رامین تعادل عصبی خود را از دست داد و با من درگیر شد. من هم با مشت ضربه‌ای به سر رامین زدم که بی‌حال شد و به کام مرگ فرو رفت. باورم نمی‌شد ضربه من باعث قتل دوستم شده باشد و خیلی ترسیده بودم. برای همین جسد را با ماشینم به حاشیه شهر بردم.» مأموران محلی را که حمید به عنوان محل رهاسازی جسد اعلام کرده بود، بررسی کردند اما هنوز، آثاری از جسد کشف نشده است. حمید در مورد محل رهاسازی جسد چند بار حرف‌های متفاوتی زده است و همه ادعاهای او بررسی شده است. رسیدگی به این پرونده تا کشف جسد و روشن شدن ابعاد پنهان ماجرا در دستور کار عظیم سهرابی بازپرس شعبه نهم دادسرای جنایی تهران ادامه دارد.